

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم آملی در بحث

تقریباً مبانی بحث وجوب وفای به نذر و وجوب الحج را روشن و اقوال را ذکر کردیم. قبل از اینکه ببینیم قول مختار کدام است اولاً این نکته لازم است که اینجا آیا اجماعی بر احد الطرفين یا احد الاقوال وجود دارد یا نه؟ در کتاب مصباح الهدی مرحوم آملی (رضوان الله تعالی علیه)، ایشان وقتی این کلام صاحب عروه را نقل می‌کند می‌فرماید «ظاهر الأصحاب الاتفاق» یعنی فقها بر این اتفاق دارند که با وجوب وفای به نذر استطاعتی که بعداً حاصل می‌شود اثری ندارد و حج واجب نمی‌شود و این شخص باید وفای به نذر کند^[1].

مرحوم شهید اول در دروس می‌فرماید «و ظاهر الأصحاب تقديم حجة الإسلام مطلقاً و صرف الاستطاعة بعد النذر إليها، إلا أن يعين سنة للنذر فيصرف الاستطاعة فيها إلى حج النذر»^[2]. مرحوم شهید ثانی در مسالك، صاحب مدارك، اینها همه همین نظر را دارند که مسئله وجوب حج کنار می‌رود و مسئله وجوب وفای به نذر مطرح می‌شود.

مرحوم آملی در ادامه می‌فرماید نائینی و من تبع نائینی که قائل‌اند به اینکه نذر منحل می‌شود و وجوب الحج را مقدم بر وجوب الوفا بالنذر قرار دادند به وجوهی استدلال کردند یا وجوهی را می‌شود برای استدلال اینها ذکر کرد. ایشان در اینجا سه وجه را ذکر می‌کند و بعد از آن می‌فرماید ما هر سه وجه را می‌توانیم به يك وجه واحد برگردانیم.

وجه اول

وجه اول اینکه بگوئیم این وجوب وفای به نذر و وجوب الحج هر دو مقدور به قدرت شرعیه‌اند، نظیر کلامی که مرحوم عراقی داشت که ایشان فرمود این کلام مرحوم سید در جایی است که ما وجوب وفای به نذر را مقدور به قدرت عقلی بدانیم و بعد بگوئیم در تزامم با وجوب حج بر حج مقدم است چون حج مقید به استطاعت شرعیه است. ایشان می‌فرماید اگر هر دو را مشروط به قدرت شرعیه دانستیم «يقدم الأسبق منهما زماناً» آنکه زماناً واقع شده مقدم است. اگر اول مسئله نذر بوده او مقدم است و اگر اول استطاعت آمده و وجوب حج آمده او مقدم است. ما هم ان شاء الله در همین مرجحات باب تزامم این را مطرح می‌کنیم که یکی از مرجحات اسبقیت زمانی است.

اما می‌گویند اگر این دو مساوی نباشند. هر دو مشروط به قدرت شرعیه‌اند اما یکی از اینها يك شرط زائدی دارد که دیگری ندارد و در ما نحن فيه همین است. در ما نحن فيه وفای به نذر در صورتی واجب است که متعلق او رجحان داشته باشد خود این يك شرط اضافی است. می‌فرمایند اینجا به اعتبار اینکه این شرط اضافی است وجوب الحج بر وجوب وفای به نذر مقدم بشود. می‌گویند نظیر این می‌شود که اگر واجب مطلق با واجب مشروط تزامم پیدا کرد واجب مطلق مقدم است. اینجا هم در حقیقت

وجوب الحج نسبت به آن شرطی که در وجوب وفای به نذر است مطلق می‌شود و وجوب وفای به نذر مشروط می‌شود. لذا بگوئیم وجوب الحج بر وجوب الوفای بالنذر مقدم می‌شود. در حقیقت وجوب الحج فعلی و وجوب وفای به نذر غیر فعلی است.^[3]

بررسی وجه اول

قطع نظر از اینکه ایشان بعداً می‌گویند این سه راه به یکدیگر باز می‌گردند باید ملاحظه بشود آیا این راه درست است یا نه؟ یعنی اگر واجبی مطلق شد می‌توانیم بگوئیم مطلق من حیث إنه مطلق بر مشروط رجحان دارد؟ آیا این برمی‌گردد به اینکه بگوئیم واجب مطلق وجوبش فعلی است؟ واجب مشروط وجوبش غیر فعلی است؟ اگر این باشد که از محل بحث خارج است. به عبارت دیگر اشکال ما بر این راه اینست که این شرط - رجحان متعلق - یا موجود است یا موجود نیست. اگر موجود است هر دو واجب فعلی می‌شوند.

اگر هنوز موجود نشده، چون نکته‌ای که وجود دارد اینست که این رجحان آیا باید حین النذر باشد یا باید این رجحان حین العمل باشد. بگوئیم هنوز وقت عمل نرسیده، وقت عمل ببینیم که آیا این رجحان دارد یا ندارد. بگوئیم چون هنوز وقت عمل نرسیده و ما نمی‌دانیم این رجحان دارد یا نه؟ پس اصلاً وجوب فعلی ندارد و بحث ما در جایی است که این دو از این نظر که وجوبشان فعلی است بحثی نداشته باشد.

مثلاً يك روز مانده به عرفه، هم راه دارد برود به مکه و هم اینکه نذر می‌کند فردا عرفه باشد. اینجا باید حساب کنیم یا این نذر الآن فعلیت دارد و یا ندارد! اگر ندارد که از موضوع بحث خارج است و اگر هم دارد پس بحثی نیست شما اینجا رجحانی پیدا نکردید. یعنی چیزی که بیائیم وجوب الحج را بر وجوب وفای به نذر مقدم کنیم وجود ندارد.

شما اگر يك واجب مطلق دارید وجوب فعلی دارد، يك واجب مشروط دارید که هنوز وجوبش فعلی نشده مسلم آنجا واجب فعلی را باید انجام بدهید، اصلاً آنجا نوبت به تزامم نمی‌رسد، بگوئیم این واجب با آن واجب تزامم می‌کنند. عند التزامم این چنین است، مگر اینکه بگوئیم این شرطی که در باب نذر وجود دارد، شرط الوجوب نیست، این شرط برای آن واجب و متعلق است یعنی کسی که نذر کرد بالفعل وجوب بر او می‌آید اما چه زمانی باید عمل و وفا کند؟ در زمان امتثال این شرط امتثال است ولی آقایان می‌گویند اگر متعلق نذر رجحانش فی زمان العمل نداشته باشد اصلاً نذر منعقد نمی‌شود.

عبارات فقها در باب نذر ملاحظه بشود همین را می‌رساند نمی‌گویند وقتی شما نذر کردید وجوب الوفا می‌آید اما مثل واجب معلق در زمان نذر اگر این عمل آن زمان رجحان داشت باید انجام بدهید و اگر نداد لازم نیست که این وجوب را انجام بدهید، علی ای حال این مطلب يك صورت فنی روشنی ندارد که ما اینطور بگوئیم این برمی‌گردد به واجب مطلق، آن واجب مشروط است و در تزامم بین واجب مطلق و واجب مشروط، واجب مطلق مقدم است این مناقشه‌اش همین بود که عرض کردیم.

وجه دوم

در راه دوم می‌فرماید «يعتبر في انعقاد النذر حدوثا، و في بقاءه بعد انعقاده ان لا يكون متعلقة مفوتا لواجب و لا مستلزما لحرام مع قطع النظر عن تعلق النذر» در باب نذر بگوئیم باید با قطع نظر از تعلق نذر متعلق نذر مفوت واجب و مستلزم حرام نباشد. این غیر از اینست که مسئله رجحان را مطرح کنیم ولو اینکه ایشان بعداً آمده مسئله را روی رجحان برده ولی اینطور نیست.

می‌گوئیم اگر نذری کنید این مفوت واجب یا مستلزم حرام باشد نذر منعقد نمی‌شود. در ما نحن فيه هم می‌گویند زیارت عرفه مانع و مفوت للحج. حج با قطع نظر از این نذر تام الملاك است و این مفوت آن است. می‌فرماید «فصحة نذرها متوقفة على ان

لا يكون متعلق النذر مفوتا للواجب» اگر نذر بخواهد صحیح باشد متعلق نباید مفوت باشد، اگر از آن طرف «و عدم مفوئته يتوقف على صحة نذره» اگر بخواهد مفوت نباشد باید نذرش صحیح باشد لذا می‌گوید دور لازم می‌آید «فيتوقف صحة النذر على ان لا يكون متعلقة مفوتا، و يتوقف عدم مفوئته على ان يكون صحيحا»^[4].

بررسی وجه دوم

به نظرم ذیل مطلب درستی نیست و مطابق با صدر نیست. یعنی ذیل برمی‌گردد به اینکه بگوئیم نذر مقید به اینکه مفوت واجب نباشد نیست، در ذیل مرحوم آقای آملی دور درست می‌کند و می‌گوید صحت نذر متوقف است بر اینکه این مفوت واجب نباشد و عدم مفویت متوقف است بر اینکه این نذر صحیح باشد. بیان دور برای اینست که شما شرط را خراب کنید؟ در حالی که می‌خواهید از همین شرط استفاده کنید بر اینکه بگوئید وجوب حج بر وجوب نذر مقدم است. لذا این ذیل را به نظر من کاری نداشته باشیم، فرض کنیم اصلاً در عبارت ایشان این ذیل نیامده!

اصل مطلب این است؛ می‌گوئیم یکی از شرایط نذر این است که متعلق نذر مع قطع النظر عن النذر مفوت واجب و مستلزم حرام نباشد. باز اینجا دو عنوان هست یکی مفوت واجب و یکی مستلزم حرام، آیا این بیان درست است یا نه؟ بگوئیم چون زیارت روز عرفه مع قطع النظر عن النذر لولا النذر اینکه عرض کردم مرحوم آقای صدر از لا به لای کلمات آن صورت لو لای را در می‌آورد ولو به معنای دیگری ایشان، اینها در تعبیراتشان کلمات فقها به يك نحوی آمده، بگوئیم نذر متعلقش لولا النذر باید مفوت واجب نباشد و اینجا زیارت عرفه مفوت واجب است، لذا این نذر اصلاً منعقد نمی‌شود این نذر اصلاً درست نیست. رجحان ذاتی حین العمل دارد، ولی مستلزم این است که واجب است تفویت شود.

اشکال این فرمایش این است که در هر دو واجبی که مشروط به قدرت شرعیه‌اند شما هر کدام را عمل کردید مفوت دیگری است. اگر یادتان باشد وقتی کلمات شهید صدر و مرحوم نائینی در بحث تقدیم مشروط به قدرت عقلیه بر مشروط به قدرت شرعیه، مطرح کردیم مرحوم نائینی گفتند اگر هر دو مشروط به قدرت شرعیه شدند هر کدام را انجام بدهیم مفوت دیگری است.

باز یادآوری کنم نائینی می‌فرمود اگر یکی مشروط به قدرت عقلی شد و دیگری مشروط به قدرت شرعی، شما وقتی مشروط به قدرت عقلی را انجام می‌دهید موضوع مشروط به قدرت شرعی از بین می‌رود بعد که موضوع رفت خود به خود ملاک هم می‌رود، اما اگر مشروط به قدرت شرعیه را انجام دادید چون قدرت عقلیه به اطلاقش باقی است آمدید ملاک او را تفویت کردید.

حالا می‌خواهیم عرض کنیم شما هر جا دو واجب دارید اگر هر دو عقلی، هر دو شرعی، حالا در این دو صورت عرض کنیم بالأخره هر کدام را انجام دادید تفویت ملاک دیگری کردید مگر خود مرحوم آقای صدر نگفت یکی از قیود لبّیه‌ی همه‌ی واجبات عدم الاشتغال بضدّ مساوی أو أهم است. به این معناست که شما اگر اشتغال به ضد پیدا کردید ملاک این فوت می‌شود. عرض می‌کنم تفویت ملاک قادحیت ندارد ما در مواردی داریم که شخص می‌آید امتثالی انجام می‌دهد و با يك امتثال ملاک دیگری فوت می‌شود یا بالعکس، اگر او را می‌خواست امتثال کند ملاک این فوت شود. مفویت للملاک اینجا نمی‌تواند قادح باشد.

بله اگر بگوئیم اگر يك نذری کنیم متعلق این نذر مستلزم حرام باشد و مستلزم این است که آدم غصبی کند، مستلزم این است که مال کسی را ببرد، کسی را ایذاء کند، فرض کنید اگر گفتیم ایذاء الوالدین حرام است، اگر بچه نذر کند روزه‌ی مستحبی را و می‌داند پدر و مادر ناراحت می‌شوند این نذرش منعقد نمی‌شود چون مستلزم حرام است، ایذاء ابوی حرام است، این عیبی ندارد ولی در ما نحن فیه چنین چیزی وجود ندارد. در ما نحن فیه این می‌گوید من می‌خواهم بروم زیارت عرفه، زیارت عرفه مفوت ملاک حج هست ولی مستلزم حرام نیست.

من این آیه مبارکه سوره مریم را که نکات فراوانی دارد را می‌خواستم عرض کنم «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا»^[5].

ذیل این آیه یعنی «وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» آیا این عطف است یا استیناف بحث وجود دارد ولی ولی خداوند می‌فرماید از کسانی که آنها را هدایت و اجتناب کردیم از میان مردم این خصوصیت را دارند که «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا». وقتی آیات الهی و قرآن کریم بر آنها خوانده می‌شود آنها با صورت به زمین می‌افتند و سجده می‌کنند و بُکاء دارند. یعنی سه جهت وجود دارد که آیات الهی آنچنان در وجود اینها تأثیر می‌گذارد، آنچنان روح اینها و نفس اینها به درجاتی رسیده که وقتی کلام الهی با آنها مواجه می‌شود این حالت را پیدا می‌کنند.

در ذیل این آیه از امام سجاد (علیه السلام) روایت آمده که مقصود از «وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» ما هستیم^[6]. حالا آیا این هم نکته‌ای وجود دارد که این روایاتی که در ذیل بعضی از آیات در مورد ائمه آمده، مثلاً نحن الصراط المستقیم یا در آیات متعدد داریم که ائمه تطبیق کردند بر خودشان آیا این به عنوان مصداق اظهر است یا به عنوان تنها مصداق است؟ که به نظر می‌رسد تنها مصداق است یعنی این مصداق منحصرش ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) هستند.

چه بگوئیم این آیه فقط مربوط به ائمه (علیهم السلام) است و چه بگوئیم اینها مصداق بارزش هستند ما باید به این سمت حرکت کنیم که وقتی آیات الهی قرائت می‌شود و تلاوت می‌شود ما هم این حالاتی که آنها پیدا می‌کردند را نمی‌توانیم پیدا کنیم ولی يك مقداری خودمان را به آن نزدیک کنیم، قرآن خوانده می‌شود در ما هیچ اثری به وجود نمی‌آید، در خودمان هیچ انقلابی و هیچ تحولی، هیچ حالت بُکایی به وجود نمی‌آید، چرا اینطور هستیم؟ این «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» به قول بزرگان اصول این موضوع و ملاکش هست.

یعنی اینها همان طوری که وقت نماز در محضر خدای تبارک و تعالی می‌خواستند حاضر شوند چه حالی پیدا می‌کردند از دیدن میلیون‌ها پادشاه و ... ابهت آن وقت نماز برای آنها بسیار بالاتر است، کلام خدا هم باید همینطور باشد. عجیب است ما هنوز از کلام خدا خبر نداریم، اطلاع نداریم، آدم گاهی اوقات روی يك نقطه از نقاط قرآن تمرکز می‌کند می‌بیند حالش عوض می‌شود. ولی اگر واقعاً با دقت باشد، روی يك حرف از آیات الهی، روی باء بسم الله، همین است و این واقعیت دارد ما گاهی اوقات این را مثل سایر کلمات و سایر کتب... می‌دانیم.

این درس را از این آیه بگیریم که واقعاً به این سمت حرکت کنیم، در ما نیست یا کم و ضعیف است اگر نیست دنبال ایجادش باشیم چه چیزی مانع است؟ چه چیز مانع شده که وقتی من آیات الهی را می‌شنوم نعوذ بالله مثل این است که سخنان يك آدم معمولی را می‌شنوم. چرا اصلاً من تصور نمی‌کنم که این کلام خداست و باید يك حالتی در من ایجاد کند؟ چرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وقتی آیاتی برایش نازل می‌شد از حال می‌رفت و بی‌هوش می‌شد؟

از دیدن جبرئیل بیهوش می‌شد یا از نزول وحی بی‌هوش می‌شد؟ از اینکه این کلام خدا را تلقی می‌کرد بی‌هوش می‌شد؟ حالا در بعضی از روایات دارد که جبرئیل به صور مختلف می‌آمد در بعضی از صورها طوری بود که پیامبر بی‌هوش می‌شد. ولی واقع مسئله این نیست، واقع مسئله آن کلامی است که در آن زمان جبرئیل می‌آورد این چنین می‌شد. بعد چقدر در روایات داریم، پیامبر، فاطمه زهرا، امیرالمؤمنین، ائمه (علیهم السلام) در سیره‌شان این است که وقتی يك آیه را می‌شنیدند ساعت‌ها اشک می‌ریختند، ساعت‌ها گریه می‌کردند، نه اینکه يك لحظه سر را بر خاک بگذارند و قطره اشکی داشته باشند. ما باید این را در خودمان ایجاد کنیم و اگر ضعیف است تقویت کنیم و این خودش مفتاح برای همه‌ی موفقیت‌هاست.

[1] مصباح الهدى فى شرح العروة الوثقى، ج11، ص: 385.

[2] الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، ج1، ص: 318.

[3] مصباح الهدى فى شرح العروة الوثقى، ج11، ص: 386: منها انه إذا تزامم الواجبان المشروطان بالقدرة شرعا فمع تساويها فى الاشتراط يقدم الأسبق منهما زمانا، و مع الاختلاف بينهما يكون أحدهما دون الآخر مشروطا بشرط آخر زائدا عن اشتراطه بالقدرة كما إذا كان مشروطا بان لا يكون مخالفا مع الكتاب كالشرط الواقع فى ضمن العقد من البيع و نحوه، أو بان يكون متعلقة راجحا كالنذر و العهد و نحوهما، فان ما لا يكون مشروطا بهذا الشرط الزائد يقدم عليه لكونه مطلقا عن ذاك الشرط، فتكون النسبة بينه و بين ما يكون مشروطا بهذا الشرط الزائد كالنسبة بين الواجب المطلق و الواجب و المشروط فى وجوب تقديم المطلق على المشروط و وجوب النذر الحج كليهما مشروط بالقدر شرعا، و يزيد النذر فى اعتبار كون العمل المنذور راجحا شرعا حين العمل مع قطع النظر عن تعلق النذر به بدون الحج حيث ان وجوبه مطلق عن ذاك الاشتراط شرعا.

[4] مصباح الهدى فى شرح العروة الوثقى، ج11، ص: 386 و 387: و منها انه يعتبر فى انعقاد النذر حدوثا، و فى بقائه بعد انعقاده ان لا يكون متعلقة مفوتا لواجب و لا مستلزما لحرام مع قطع النظر عن تعلق النذر به بمعنى انه لا يكون متعلقة لو لا النذر مما يوجب تفويت الواجب أو مستلزما لارتكاب المحرم، فإذا نذر قبل حلول شوال زيارة الحسين عليه السلام فى يوم العرفة و صار مستطيعا فى أشهر الحج بحدوثها فيها أو ببقائها إليها لو كانت متحققة قبلها يكون الحج تام الملاك بتحقيق الاستطاعة فى أشهره، إذ الاستطاعة بجميع ما يعتبر فيها حاصلة فى أشهر الحج حينئذ و لا مانع عنها فيما تقتضيه من وجوب الحج الا نذر زيارة العرفة، فزيارة العرفة حينئذ مفوتة للحج التام الملاك لو لا نذر الزيارة، فصحة نذرها متوقفة على ان لا يكون متعلق النذر مفوتا للواجب، و عدم مفويته يتوقف على صحة نذره إذ لو لا صحته لكان المتعلق مفوتا لحج تام الملاك، فيتوقف صحة النذر على ان لا يكون متعلقة مفوتا، و يتوقف عدم مفويته على ان يكون صحيحا و هذا دور ظاهر.

[5] مريم، 58.

[6] مناقب آل أبى طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج4، ص: 129.